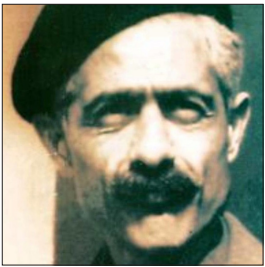


از آن همه دیروز / بازخوانی تاریخ

## مردی که با همه می جنگید



جلال آل احمد ۱۱ آذر ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. سال ۱۳۳۳ به حزب توده ایران پیوست. در این حزب به سرعت سلسله مراتب ترقی را طی کرد و سال ۱۳۲۵ مامور راه اندازی «ماهنامه مردم» زیر نظر احسان طبری گردید. سال ۱۳۳۶ به رهبری خلیل ملکی و ده تن دیگر از حزب توده جدا شد. آن ها از رهبری حزب و مشی آن انتقاد می کردند و نمی‌توانستند بپذیرند یک حزب ایرانی، آلت دست کشوری بیگانه باشد.

تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی را تا دوره دکتری ادامه داد، اما آن را به پایان نبرد. او که تاثیر

گسترده بر جریان روشنفکری دوران خود داشت، به جز نوشتن داستان به نگارش مقالات اجتماعی، پژوهش‌های مردم‌شناسی، سفرنامه‌ها و ترجمه‌های متعدد نیز پرداخت.

مهم‌ترین ویژگی او صراحت و سستی‌ندگی بود؛ چه در گفتار و چه در نوشتار. او بی‌قرار

بود. در طول عمر کوتاهش تا جایی که توانست همه چیز را امتحان کرد و از شاخه‌ای به شاخه‌ای

پرسد تا ردی از حقیقت را بیابد. آل احمد در ۱۸ شهریور ۱۳۴۸ در سن چهل و پنج سالگی

درگذشت.

### خودزنی / محیط زیست

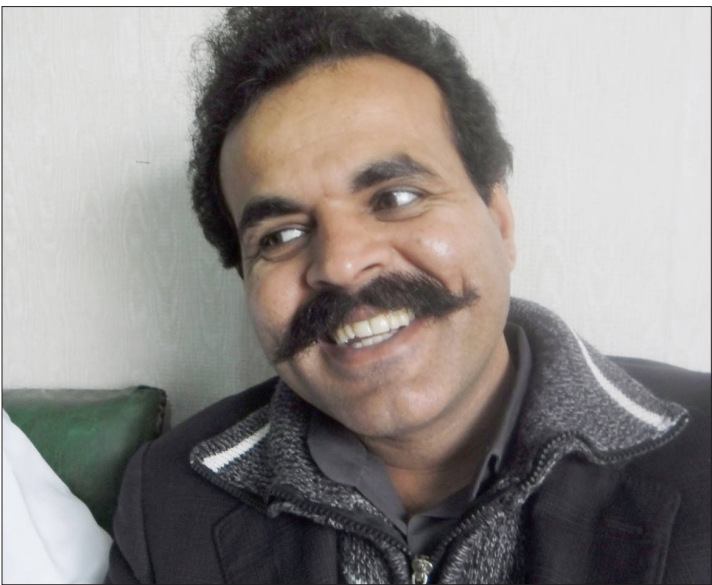
## تهدید خلیفه در کرمانشاه!

به دلیل اعتراضات مردمی نسبت به حیوان آزاری در سیرک‌ها و وعده سازمان حفاظت محیط زیست مبنی بر ممنوعیت به‌کارگیری حیوانات در هرگونه نمایش از آغاز سال ۹۵، این روزها بازار سیرک حیوانات کساد است به طوری که در سراسر کشور تنها سه سیرک موفق به دریافت اجرای مجوز به کار گیری حیوانات در نمایش‌ها هستند. حیوانات دیگر سیرک‌ها و معرکه‌گیرها طی ماه‌های اخیر یا توسط سازمان حفاظت محیط زیست، ضبط و یا توسط صاحبانشان به این سازمان اهدا شده‌اند. اما جالب اینجاست که از آن سه سیرک، دو تایشان به همراه یک سیرک کلاسیک، کرمانشاه را برای ارتزاق برگزیده‌اند تا رقابتشان با یکدیگر، موجب چنگ و دندان نشان دادنشان به هم شود؛ سیرک «ستارگان آسیا» و «سیرک خلیل عقاب».

مدیریت سیرک ستارگان آسیا را فرهاد امیری عهده‌دار است؛ او که دارای مقام مذهبی خلیفه و است، می‌گوید: ۲۰ روز پیش موفق به دریافت مجوزی یک ماهه برای اجرا در کرمانشاه شدیم و بناسبت دو روز دیگر سیرک را افتتاح کنیم، اما چند روزی است سر و کله دو سیرک رقیب پیدا شده که مجوز شهرداری ندارند و یکی از آن‌ها با حمایت یک نماینده مجلس موفق به دریافت مجوز از شهرداری منطقه دو شده است. امیدواریم با نامه امروز معاونت شهرداری مرکز، از افتتاح سیرک عقاب ممانعت به عمل آید.

امیری با تاکید بر اینکه مدت‌ها پیش از این دو سیرک برای اجرا در کرمانشاه برنامه‌ریزی کرده، می‌گوید: حضور این دو سیرک رقیب در کرمانشاه را با انگیزه سیاسی می‌دانم و به کسانی که چوب لای چرخم می‌گذارند هشدار می‌دهم، هرچه سریع‌تر دلجویی کنند وگرنه هرکاری ممکن است انجام دهیم؛ با من و سیرکم شوخی نکنید!

این در حالی ست که کاظم عزیز آده، معاون محیط طبیعی و تنوع زیستی محیط زیست کرمانشاه در گفت‌وگو با «تابناک» ضمن اشاره به برنامه مدن حذف تدریجی حیوانات از سیرک‌ها که توسط سازمان حفاظت محیط زیست ابلاغ شده، می‌گوید: برای سیرک ستارگان، فقط و فقط برای اجرا با یک خرس و یک میمون مجوز صادر کرده‌ایم. این دو حیوان هم متعلق به یکی از معرکه‌گیران هستند که درآخرین روز اجرای سیرک در کرمانشاه برای همیشه با نمایش خداحافظی کرده و توسط سازمان حفاظت محیط زیست به باغ وحش منتقل می‌شوند. او در باره سیرک عقاب می‌گوید: این سیرک که امروز با مشارکت سیرک تازه وارد ایتالیا به کرمانشاه رسیده طی یک سال گذشته، در راستای برنامه حذف تدریجی حیوانات از سیرک‌ها، تمامی حیوانات خود را به جز ببرها از چرخه نمایش خارج کرده و بناسبت این گر به‌سانان را هم تا پایان سال جاری به طور کامل حذف کند. البته سیرک سوم کلاسیک است و هیچ حیوانی برای نمایش ندارد.



### فارسی را پاس بداریم

## به اندازهٔ پول دو ساندویچ فلافل

بنده زبان فارسی را دوست دارم، البته درست‌ترش این است که به آن عشق می‌ورزم و بارها پیش آمده که با دوستان و همکاران جوانی که دستی در ترجمه دارند، بر سر اثبات حقاقت زبان فارسی درگیر شده‌ام و البته این جنگ و جدال‌ها هرگز راه به جایی نبرده‌اند. زبان فارسی مظلوم‌تر و بی‌پناه‌تر از همیشه به دست کاربران روز به روز زخمی‌تر می‌شود و عجیب این است که هنوز هم با همه مهربانی سرپا مانده و هر جا که کم می‌آوریم دستمان را می‌گیرد. اینکه صفحه آخر روزنامه تابناک را با قطعه‌ای از ادبیات کلاسیک فارسی آغاز می‌کنیم و با این ستون مختصر به پایان می‌بریم برای خودش علت و حکمتی دارد.
مرور ادبیات کهن فارسی حتی اگر به اندازه چند بیت یا چند سطر باشد، سبب می‌شود بیوند ما با آنچه ریشه در آن داریم برقرار بماند. خواندن ستونی کوتاه درباره اشتباهات رایج در فارسی‌نویسی امروز هم شاید به ما کمک کند بهتر حرف بزنیم، بهتر بنویسیم و کمتر اشتباه کنیم.

### نان داغ کباب داغ / تازه‌های نشر

## باریش یعنی صلح

«نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند» از ترکیه به ایران رسید

«نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند» عنوان رمانی ۱۰۰ صفحه‌ای است که از زبان ترکی به فارسی برگردانده شده است. باریش پسر کوچکی است که در زندان زنان بزرگ شده است، چون مادرش زندانی است و او بیرون از زندان کسی را ندارد. او در طول سال‌ها، به زندگی در زندان خو کرده است و در میان زندانیان، بیش از همه، به اینجی وابسته است. اما اینجی آزاد می‌شود و باریش، غمگین از دوری اینجی، مرتب باریش نامه می‌نویسد و از وقایع زندان و حال و روز زندانیان می‌گوید، اما نامه‌هایش به اینجی نمی‌رسد. این داستان در قالب نامه‌نگاری است، نامه‌های باریش به اینجی. نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند» مانی کوتاه است. فریده چیچک اوغلو نویسنده ترکیه‌ای این داستان، مفاهیم عمیق انسانی، چون آزادی و عدالت را در تار و پود روایت تنیده و و آن را از زبان یک کودک بیان کرده است. نویسنده کتاب در مقدمه نوشته است: «آنجا که باریش (اسم قهرمان داستان که به معنی «صلح» است) آشنا ختم نه گلی بود و نه «چناری سرسوده به آسمان» (اشاره است به شعر ناظم حکمت: «یک سرو… سروی که ریشه در خاک و سرش در میان ابرها بود…»). حتی سیمیت (ثانی حقه‌ای شکل که در ترکیه مرسوم بود) فروش با آن صدای بریده بریده‌اش نمی‌توانست پای به آن چنهد. تنها پرندگان بودند که گاهی در حیاط سنگی می نشستند. باریش به من آموخت که چگونه بر بال پرندگان به دشت‌های دوردست سفر کنم. در کلمات نصفه و نیمه او واقعیت و رؤیا چنان در هم آمیخت که گویی تمام زشتی‌های دنیا ابری می‌شد و از آسمان نصفه نیمه ما می‌گذشت و می‌رفت. در آن حیاط سنگی از او آموختم که چگونه بادبادک‌های خیالی را به پرواز درآوریم.

اسمش را نه به مناسبت سال صلح چنین انتخاب کرده بودند و نه برای اینکه مانع وقوع جنگی بشود. باریش نام نوازنده‌ای بود که پدرش دوست داشت. فقط همین!

### گردش روزگار برعکس است



**دل آگاه نایاب است بیدل! کاندر بن دوران / نشسته پنبهٔ غفلت به جای مغز در سرها… (مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی)**

**طرح: طاهر شعبانی**

### با کاروان حله / اخبار هنر

## دیوید بکام هوادارانش را ناامید کرد



فوتبالیست سرشناس انگلیسی علی‌رغم درخواست هواداران خود در توییتر، به این زودی‌ها جیمز باند نخواهد شد. دیوید بکام که به تازگی از برنامه‌های خود برای حضور بیشتر بر پرده سینما خبر داده بود، پس از اینکه هوادارانش در توییتر از او درخواست کردند در نقش مامور ۰۰۷ سرویس اطلاعاتی انگلیس بر پرده سینما ظاهر شود، گفته بود پیشنهاد آن‌ها را به صورت جدی در نظر خواهد گرفت. با این حال

دوشنبه ۱۶ شهریور سخن‌گوی بکام به دیلی میل گفت او علی‌رغم علاقه‌اش به بازیگری، برنامه‌ای برای بازی در نقش اصلی فیلم‌های «جیمز باند» در آینده نزدیک ندارد. بکام علاوه بر این اعلام کرده‌پذیری هرگونه انتقادی درباره حضورش در «شهرساران میگز» به کارگردانی گای ریچی خواهد بود. با اینکه گای ریچی که یکی از کارگردان‌های بنام هالیوود به حساب می‌آید، به توانایی‌های بکام ایمان دارد، اما این ستاره دنیای ورزش به این نکته آگاه است که در حرفه بازیگری احتمالاً با انتقادات زیادی روبه‌رو خواهد شد. بکام در این باره گفته است: «من کاملاً به این موضوع آگاهم که بسیاری از ورزشکارها پا در این مسیر گذاشته و شکست خورده‌اند. می‌دانم که بازیگری کار دشواری است. شما برای انجام این کار به میزان بالایی از مهارت و تعهد نیاز دارید، و به همین دلیل من برای ورود به این کار عجله نمی‌کنم. باید چیزهای بیشتری در این باره بیاموزم و تمرین‌های زیادی را پشت‌سر بگذارم. من به انتقاد عادت دارم، زیرا مدت‌هاست که آدم مشهوری هستم.»

از شبنم عشق خاک آدم گل شد
شوری برخاست، فتنه‌ای حاصل شد
سر نشستهٔ عشق بر رگ روح زدند
یک قطرهٔ خون چکید و نامش دل شد
(ابوسعبد ابوالخیر، قرن چهارم، رباعیات)

# سوت پایان

اگر معنای نامش جهان را در برمی‌گرفت، او مجبور نمی‌شد در آن حیاط سنگی بزرگ شود. اما این را نه مادرش می‌فهمید و نه امثال مادرش. شاید اگر می‌فهمیدند، ما که می‌گفتیم «بچه‌های همه باید بتوانند شیرینی بخورند» (اشاره به شعر دیگری از ناظم حکمت) و حسرت دیدن آسمان در دلمان مانده بود، دیگر مجبور نبودیم فقط سوار بر بال پرندگان به دشت‌های دور دست سفر کنیم.»

همه آنان که می‌دانستند چرا در آنجا هستند و هم آنان که نمی‌دانستند، باریش را دوست داشتند، همان‌طور همدیگر را دوست داشتند و همان‌طور که گل‌ها را دوست داشتند هر چند به دلایل گوناگون از گل دور مانده بودند.

باریش هم به آن دل بست، آن هم با چه شدتی! هر یک را جداگانه دوست داشت. حتی آن‌هایی را هم که از آنجا بیرون رفتند تا بتوانند بالای سرشان ستاره ببینند، از یاد نبرد. برای آنان نامه‌ها فرستاد، نامه‌هایی که هرگز به مقصد نرسیدند یا حتی بر کاغذ نوشته نشدند.

این کتاب کوچک برای آن نوشته شد که نامه‌های خیالی با حقیقی باریش به آدرس واقعی‌شان برسند؛ تا هدیه‌ای باشد برای باریش که در سال هم‌نامش هنوز در حیاط سنگی بزرگ می‌شود؛ پاسخی باشد به نامه‌هایی که هرگز پاسخی دریافت نکردند؛ تا دیگر به بادبادک‌ها شلیک نکنند و بچه‌ها بتوانند بادبادک هوا کنند. (باز هم اشاره‌ای است به شعر قبل)»